

امام رضا(ع) و مقامات معنوی آن حضرت

ابولهب رسول خدا(ص) را تهدید کرد، رسول خدا (ص) به او فرمود: اگر از ناحیه تو خراشی به من برسد من دروغگو هستم.... من نیز به شما می گویم: «اگر از ناحیه هارون خراشی به من برسد من دروغگو هستم.»



خبرگزاری مهر - ابولهب رسول خدا(ص) را تهدید کرد، رسول خدا (ص) به او فرمود: اگر از ناحیه تو خراشی به من برسد من دروغگو هستم.... من نیز به شما می گویم: «اگر از ناحیه هارون خراشی به من برسد من دروغگو هستم.»
زندگی و شخصیت امامان شیعه، دو جنبه ارزشی متمایز و با این حال مرتبط با هم دارد: اول: شخصیت عملی و اخلاقی و اجتماعی آنان که در طول زندگی ایشان، در منظر همگان شکل گرفته است و فهم و ادراک آن نیاز به پیش زمینه های اعتقادی و مذهبی خاص ندارد، بلکه هر بیننده فهیم و دارای شعور و انصاف می تواند ارزشها و امتیازهای آنان را دریابد و بشناسد.

دوم: شخصیت معنوی و الهی آنان که ریشه در عنایت ویژه خداوند نسبت به ایشان دارد. شناخت این بعد از شخصیت اهل بیت نیاز به معرفت های پیشین دارد؛ یعنی نخست باید به رسالت پیامبر(ص) ایمان داشت و براساس رهنمودهای آن حضرت، ولایت عترت را پذیرفت و برای شناخت جایگاه عترت به روایات و راویان معتبر اعتماد کرد. در این مقال بر آنیم تا شمه ای از احوال و اوصاف ثامن الائمه(ع) را- به اندازه فهم ناچیز و اندک خود- بازگو نماییم.

امام علی بن موسی الرضا(ع) در یازدهم ذیقعده سال 148 هجری قمری در مدینه منوره تولد یافت. پدرش موسی بن جعفر(ع) و مادرش «نجمه خاتون» بود. کنیه امام هشتم، ابوالحسن می باشد و آن حضرت را «ابوالحسن الثانی» نیز می گویند. مشهورترین لقب او «رضا» و القاب و عناوین دیگری نیز مانند صابر، فاضل، وفی، رضی و ... برای آن حضرت نقل شده است.

بزنتی می گوید: «امام جواد(ع) فرمود حق تعالی پدرم را به «رضا» مسمی گردانید برای اینکه او پسندیده خدا بود در آسمان و پسندیده رسول و ائمه اطهار بود در زمین و همه از او خشنود بودند و او را برای امامت پسندیدند.»

حضرت امام رضا(ع) دوران کودکی و جوانی را در مدینه طیبه- که مهبط وحی بود- در خدمت پدر بزرگوارش سپری کرد و مستقیماً تحت تعلیم و تربیت امام هفتم قرار گرفت و علوم و معارف و اخلاق و تربیتی را که حضرت کاظم (ع) از پدرانش به ارث برده بود، - فراگرفت و حدود 35 سال در سایه پدر زیست و از خرمن فیضش خوشه ها چید. در این مدت، استعداد خدادادی خود را برای پذیرش مقام امامت که منصب الهی است به ظهور رسانید و پدرش نیز در دوران حیات خود مکرر بدین مطلب اشاره کرد و از بین تمام فرزندان خویش او را به فرمان الهی برای جانشینی خود معرفی کرد.

دانشمند لبنانی، احمد مغنیه، در خصوص این دوران از زندگانی امام رضا(ع) چنین می نویسد: «امام هشتم 35 سال در حیات پدر بزرگوارش زندگانی کرد که قسمت اعظم آن در دوره هارون الرشید بود و پدرش در حبس هارون بود. گاهی در زندان بغداد و گاهی در زندان بصره عمر مبارکش می گذشت. امام رضا(ع) این ظلم ها را می دید و سر بر زانوی غم نهاده و نمی توانست به کسی اظهار دارد. روزگار رضا بسیار شبیه به روزگار پدران او بود که یک سر آن به علی بن ابی طالب و طرف دیگرش متصل به ائمه اطهار (علیهم السلام) بود.»

امام رضا(ع) خود در حدیثی طولانی که «کلینی» آن را در اصول کافی نقل کرده صفات و ویژگی هایی را برای امام بیان می کند و اشاره می کند که منصب امامت مانند مقام نبوت منشا الهی دارد و امام نیز باید از جانب خداوند تعیین و به وسیله پیامبر(ص) و یا امام قبلی به مردم معرفی شود. چنان که امام اول، امیرالمؤمنین علی(ع) مطابق آیه تبلیغ در غدیر خم به وسیله پیامبر اکرم(ص) به مردم معرفی و ابلاغ شد و امامان بعدی را نیز علاوه بر این که نبی گرامی برابر احادیث موجود در کتب فریقین با مشخصات کامل تا امام دوازدهم نام برده است، هر امامی نیز امام بعد از خود را با نص صریح و قطعی معرفی می کرده است.

امام کاظم(ع) نیز در موارد متعددی به امامت حضرت رضا(ع) پس از خود تصریح فرموده بود، از جمله «داوود رقی» گوید: «امام کاظم(ع) عرض کردم پدرم فدای تو باد، من به سن کهولت رسیده ام و می ترسم پیش آمدی برایم روی دهد و دیگر شما را نبینم، لذا می خواهم مرا از امام بعد از خود خبر دهید. حضرت فرمود: پسر من علی امام بعد از من است.»

«نصر بن قابوس» می گوید: «امام کاظم(ع) عرض کردم که من از پدرت (امام صادق(ع)) پرسیدم که امام پس از شما کیست، شما را معرفی کرد و هنگامی که آن حضرت رحلت فرمود، مردم پراکنده شدند ولی من و یارانم به شما معتقد شدیم، شما نیز امام پس از خود را به من معرفی فرمائید. امام کاظم(ع) فرمود: فلانی.(امام رضا را نام برد)»

در عین حال با همه این نصوصی که به امامت حضرت رضا(ع) تصریح دارد، پاره ای از شیعیان و حتی نواب امام کاظم(ع) بعد از شهادت حضرت، از پذیرش امامت امام رضا(ع) استنکاف کردند و به اصطلاح در امام کاظم(ع) توقف کردند و به «واقفیه» مشهور شدند. اینان می گفتند: امام موسی بن جعفر(ع) بدرد زندگی نگفته، بلکه مانند عیسی بن مریم به آسمان رفته است و مهدی موعود او است و به زودی باز می گردد و بعد از وی هیچ امامی وجود نخواهد داشت. به همین جهت امامت امام رضا(ع) و جانشینی آن حضرت را نپذیرفتند.

یکی از برادران بلند مقام حضرت رضا(ع)، احمد بن موسی(ع) است (معروف به شاه چراغ که مرقد شریفش در شیراز می باشد) این شخصیت بزرگوار مورد احترام مردم بود، حتی پس از شایع شدن شهادت حضرت موسی بن جعفر(ع) در مدینه، جمعی در مدینه به عنوان پذیرش امامت او به در خانه «ام احمد» آمدند، و همراه «احمد بن موسی(ع)» به مسجد رفتند، از آنجا که «احمد بن موسی» دارای کرامات و مقامات ارجمند بود، مردم تصور می کردند که او می خواهد از مردم بیعت بگیرد اما احمد بالای منبر رفت و خطبه ای در نهایت فصاحت و بلاغت خواند، سپس فرمود: «ای مردم! شما همه با من بیعت کردید، ولی بدانید من با برادرم «علی بن موسی(ع)» بیعت کرده ام، او امام و جانشین پدرم می باشد، او ولی خداست، و بر من و شما از جانب خدا و رسولش واجب است که هرچه او به ما امر می کند، اطاعت کنیم.»

همه حاضران سخن احمد بن موسی(ع) را پذیرفتند، و دسته جمعی از مسجد بیرون آمده و در حالی که احمد بن موسی(ع) در پیشاپیش آنها بود، با هم به در خانه حضرت رضا(ع) رفتند و با آن حضرت بیعت کردند، امام رضا(ع) برای احمد بن موسی(ع) دعا کرد، و احمد بن موسی(ع) از آن پس همواره در خدمت برادر بود، تا آن زمان که حضرت رضا(ع) به سوی خراسان حرکت نمود.

مدت امامت حضرت رضا(ع) حدود 20 سال طول کشید، که 17 سال آن در مدینه و سه سال آخر آن در خراسان گذشت. امام رضا(ع) در مدینه، پس از شهادت پدر، امامت مردم را برعهده گرفت و به رسیدگی امور پرداخت، شاگردان پدر را به دور خودش جمع کرد، و به تدریس و تکمیل حوزه علمیه جدش امام صادق(ع) پرداخت و در این راستا گامهای بزرگ و استواری برداشت.

موقعیت امام رضا(ع) در مدینه، همه علما و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی حجاز را تحت الشعاع خود قرار داد، مردم آن بزرگوار را در همه شؤون مادی و معنوی، مرجع و پناه خود می دانستند، و نور وجود او چون خورشیدی بر قلبها می تابید، و تاریکی ها را از نظرات گوناگون روشن می ساخت. آن حضرت برای دفع مشکلات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مردم، در همه امور دخالت می کرد، و در متن جامعه قرار داشت، و در امور و مسائل مختلف اجتماعی هرگز لحظه ای بی تفاوت نزیست، به ویژه در دو بعد فرهنگی و سیاسی، تلاش فراوان داشت.

آن بزرگوار در گفتگویی با مأمون در خراسان فرمود: «اینکه من در اینجا (خراسان) به عنوان ولی عهد انتخاب شده ام از نظر من هیچ گونه بر موقعیت من افزوده نشده است، من در مدینه در موقعیتی بودم که نامه ام به مشرق و مغرب می رفت (دست خطم را در همه جا می خواندند) بر مرکب خود سوار می شدم و در راه های مدینه عبور می کردم، هیچ کس در آنجا عزیزتر از من نبود، و هرکسی حاجتی داشت و آن را از من می طلبید، تا حد توان نیازهای نیازمندان را تأمین می کردم.»

پس از شهادت امام کاظم(ع) که در سال 183 هجری قمری رخ داد، امامت حضرت رضا(ع) شروع شد، و با توجه به این که هارون (پنجمین خلیفه عباسی) در سال 193 از دنیا رفت، ده سال از امامت حضرت رضا(ع) معاصر این زمان بود. موضع گیری امام رضا(ع) در برابر هارون، مانند موضع گیری پدر بزرگوارش امام کاظم(ع) بود، و از این موضع، کوچک ترین عقب نشینی نکرد و در همین عصر امامت خود را آشکار نمود و این خود اعلان آشکار مخالفت بر ضد حکومت هارون بود، امام رضا(ع) هرگز حکومت هارون را تأیید نکرد و هرگونه کمک به دولت عباسیان را تحریم نمود و صریحاً فرمود: «کمک به آنها و کارمند شدن در ادارات آنها، و کوشش برای تأمین نیازهای آنها معادل کفر است، و توجه عمدی به آنها از گناهان کبیره است که نتیجه آن عذاب آتش دوزخ است.»

علی بن ابی حمزه به امام رضا(ع) عرض کرد: از این که امامت خود را آشکار نموده ای از دستگاه هارون نمی ترسی؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «اگر بترسم، آنها را یاری کرده ام. ابولهب رسول خدا(ص) را تهدید کرد، رسول خدا (ص) به او فرمود: اگر از ناحیه تو خراشی به من برسد من دروغگو هستم.... من نیز به شما می گویم: «اگر از ناحیه هارون خراشی به من برسد من دروغگو هستم.»

به این ترتیب حضرت رضا(ع) با کنایه ای رساتر از تصریح، هارون را ابوجهل و ابولهب عصر خود خواند، و این مطلب را آشکار ساخت که ماجرای من و هارون مثل ماجرای رسول خدا(ص) و ابوجهل و ابولهب است، ماجرای حق و باطل است که در هر عصری به شکلی

از امام موسی بن جعفر (ع) روایت شده که به فرزندانش می فرمود: این برادر شما، علی، دانشمند آل محمد (ص) است. از او درباره دین خود بپرسید و آنچه را به شما می گوید حفظ کنید، که من بارها از پدرم جعفر بن محمد (ع) شنیدم که می فرمود: ««دانشمند آل محمد از تو زاده می شود و نامش هم نام علی بن ابی طالب (ع) است و ای کاش من او را درک می کردم.» ابراهیم بن عباس صولی گوید: ««هرگز ندیدم چیزی از امام رضا (ع) پرسیده شود و او پاسخش را ندهد و در زمان و عصر او کسی را دانایتر و آگاه تر از او نیافتم.»

همو می گوید: ««هرگز ندیدم ابوالحسن (ع) کسی را با سخن خود ناراحت کند و هرگز سخن کسی را قطع نمی کرد. هیچگاه- در صورت قدرت و توانایی- حاجت کسی را رد نمی کرد. هرگز پای خود را در برابر همنشینش نمی گشود و در نزد او بر جایی تکیه نمی داد، هرگز صدای آن حضرت به قهقهه بلند نمی شد، بلکه خنده آن حضرت فقط تبسم بود.

حضرت رضا (ع) همواره همراه غلامان بر سر یک سفره می نشست و می فرمود: ««هیچ کس را بر دیگری برتری نیست مگر به تقوا و اطاعت از خداوند.»

یکی از همراهان حضرت در سفر امام (ع) از مدینه به خراسان چنین می گوید: ««با حضرت رضا (ع) در سفر خراسان همراه بودم. حضرت با تمام خدمتکاران و غلامان بر سفره واحدی می نشست. روزی به حضرت عرض کردم: فدایت شوم بهتر است سفره بندگان و خدمتکاران را جدا فرمائید. امام فرمود: خدای تبارک و تعالی- که خداوند همه ما است- یکی است و همه از یک پدر و مادر هستیم و کیفر و پاداش همه به واسطه اعمال است، پس جدایی در طعام چرا؟»

حضرت (ع) در پاسخ مردی که به وی گفت بود ««به خدا سوگند، تو بهترین مردمی» فرمود: قسم نخور! هرکس از من متقی تر باشد و خداوند را از من بهتر بندگی نماید از من بهتر است. امام در حرکتش از مدینه به خراسان به شهر نیشابور رسید. مردم زیادی به استقبال امام (ع) شتافتند و از امام درخواست کردند تا آنها را با حدیثی از پدران خود خوشنود سازد. امام (ع) فرمود: پدرم از پدرش و او نیز از پدرش ... تا علی (ع) و او از رسول خدا (ص) و رسول خدا (ص) نیز از خداوند متعال نقل فرمود که: لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن عذابی. لا اله الا الله دژ استوار من است، پس هرکس در این حصار وارد شود از عذابم محفوظ است.

امام چند قدمی حرکت کردند و سپس برگشت و فرمود: به شرطها و انا من شروطها، به شرطهای آن و من از جمله شرطهای آن هستم. (بحارالانوار، ج3، ص7، روایت16) مقصود امام (ع) از شرطها، اعتراف به این واقعیت است که حضرت رضا (ع) مانند پدرانشان از سوی خدا امام و حجت است و اطاعتش بر همه واجب است.

عبدالعزیز بن مسلم گوید: موقعی که حضرت رضا (ع) تازه به مرو آمده بود من خدمت آن حضرت رسیدم و موضوع امامت را که مورد اختلاف بسیاری از مردم بوده و در پیرامون آن گفتگو می کردند به خدمتش عرض کردم. حضرت تبسم کرد و سپس فرمود: ای عبدالعزیز، مردم نفهمیده اند و فریب خورده اند، زیرا خداوند عزوجل پیغمبرش را قبض روح نفرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را- که بیان هر چیزی را از حلال و حرام و حدود و احکام و کلیه نیازمندی های بشر در آن است- نازل فرمود و امامت را اکمال دین قرار داد و پیغمبر (ص) رحلت نفرمود تا برای امتش معالم دینشان را بیان فرمود و راهشان را، که راه حق است، روشن گردانید و علی (ع) را به پیشوایی منصوب فرمود و چیزی از احتیاجات امت را فروگذار نکرد.

در این صورت کسی که معتقد باشد خداوند عزوجل دینش را کامل نکرده است کتاب خدا را رد کرده است و آنکه کتاب خدا را رد کند بدان کافر گشته است. آیا مردم قدر و منزلت امام را در میان امت می شناسند تا تعیین و انتخاب امام به اختیار آنان گذاشته شود؟ مقام امامت بسی بزرگتر و شأنش عظیم تر و مکانش عالی تر و عمقش ژرف تر از آن است که مردم با عقول خود بدان رسند، یا با آرای خود آن را درک کنند و یا به میل و اختیار خود امامی را انتخاب کنند، زیرا منصب امامت مقام شامخی است که خداوند عزوجل آن را پس از نبوت در مرحله سوم به حضرت ابراهیم (ع) اختصاص داد و فضیلتی است که او را بدان مشرف نمود و نامش را بلند گردانید، آنجا که می فرمود: ««انی جاعلک للناس اماما و قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین» (بقره، 124)

من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار دادم. ابراهیم گفت: از فرزندان من هم امام می شوند خداوند فرمود: عهد و پیمان من به ستمکاران نمی رسد. (از فرزندان تو آنهایی که ستمکار باشند لایق امامت نیستند) پس این آیه تصدی مقام امامت را برای ستمکاران و ظالمان تا روز قیامت باطل نمود و آن را در میان برگزیدگان و پاکان نهاد.

سپس خداوند ابراهیم را گرامی داشت و امامت را در اولاد پاک و برگزیده او قرار داد و فرمود: «ووهبنا له اسحق و یعقوب نافلة کلا جعلنا صالحین و جعلنا هم ائمة یتهدون بأمرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین» (انبیاء، 72-73) و اسحاق و سپس یعقوب را به او بخشیدیم و همه را صالح و شایسته نمودیم و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما رهبری کنند و انجام کارهای نیک و همچنین خواندن نماز و دادن زکات را بدانها وحی کردیم و آنان را از پرستش کنندگان ما بودند.

بنابراین امامت همیشه در فرزندان (پاک و برگزیده) او بود تا این که خدای تعالی آن را به پیغمبر اکرم(ص) ارث داد و فرمود: «ان اولی الناس بابراهم اتبعوا و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین» (آل عمران، 68) همانا سزاوارترین و نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کرده و به این پیامبر ایمان آورده و از او پیروی کنند و خدا ولی مؤمنان است.

پس امامت مخصوص آن حضرت بود و او به دستور خدای تعالی آن را به عهده علی(ع) گذاشت و سپس در میان فرزندان برگزیده او که خداوند به آنان علم و ایمان داده است جاری گشت.... سپس امام رضا(ع) فرمود: امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین و موجب صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امامت ریشه نمو کننده اسلام و شاخه بلند آن است. امام حلال و حرام خدا را می داند و در اجرای حدود اهلی قیام می کند و از حریم دین دفاع می کند و مردم را با حکمت و پند و موعظه نیکو و برهان قاطع به راه پروردگار دعوت می نماید.

امام مانند خورشید طالع و درخشانی است که نورش گیتی را فرا می گیرد و افقی است که دستها و دیدگان بدان نرسد. امام امین خدا در میان خلق و حجت او است بر بندگان و جانشین او است و مردم را به سوی خدا دعوت می کند. امام یگانه روزگار خویش است. کسی با او هم طراز نباشد و هیچ دانشمندی با او برابری نکند. پس کیست که بتواند به مقام معرفت امام برسد و یا امکان اختیار و انتخاب امام را داشته باشد؟ آیا گمان می کنند که امام را در غیر خاندان رسالت می توان پیدا کرد؟ به خدا که خودشان را گول زده اند و بیهوده ای را آرزو کرده اند و از نردبان لغرنده ای بالا رفته اند.

سپس امام(ع) به استناد به آیات قرآن کریم به این مطلب اشاره می کند که بعد از آنکه پیامبر کسی را به عنوان امام معرفی کرد، طبق نص صریح قرآن، کسی را نرسد که با آن مخالفت برخیزد. (احزاب، 36) «وما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم.» علی بن موسی الرضا(ع) فرمود: ایمان بر چهار رکن استوار است: توکل بر خدا، رضا به قضاء الله، تسلیم امر و فرمان خدا و واگذاری کارها به خدا. سپس فرمود بنده صالح گفت: افوض امر الی الله. وای گذارم کارم را به خدا، پس خدای تعالی او را از مکر مکاران حفظ کرد.

امام رضا(ع) شجاع، بخشنده و کریم بود. در علم و عبادت، سرآمد اهل زمان خویش به شمار می رفت. وارسته ای زاهد و دانایی بی نظیر بود. به دانش و تقوای او همه اعتراف داشتند، حتی دشمن خونی ایشان- مأمون- چندین بار و به مناسبت های گوناگون، از امام به داناترین، عابدترین و وارسته ترین مرد، یاد کرده است. به گفته «ابن جوزی»: در سن بیست و چند سالگی در مسجد النبی می نشست و برای مردم فتوا می داد.

«حضور در زمان» داشت. نسبت به مسائل فکری و اعتقادی و شبهه های دانشمندان ادیان و مذاهب مختلف، جوابی حاضر و پاسخی دندان شکن داشت. اخلاق ایشان نیکو و برخوردش کریمانه بود. فرزند پیامبر بود و وارث خلق و خوی آن که برای تکمیل مکارم اخلاق برانگیخته شده بود. جلسات بحث و مناظره امام(ع) با دیگران، نقش حساس در تحکیم ولایت و روشنتر نمودن «حق» داشت و حیات سیاسی- اجتماعی امام رضا(ع) مایه برکات فراوانی برای شیعه بود.

امامان پاک ما در میان مردم و با مردم می زیستند، و عملا به مردم درس زندگی و پاکی و فضیلت می آموختند. آنان الگو و سرمشق دیگران بودند، و با آن که مقام رفیع امامت آنان را از مردم ممتاز می ساخت، و برگزیده خدا و حجت او در زمین بودند در عین حال در جامعه حریمی نمی گرفتند، و خود را از مردم جدا نمی کردند، و به روش جباران، انحصار و اختصاصی برای خود قائل نمی شدند، و هرگز مردم را به بردگی و پستی نمی کشاندند و تحقیر نمی کردند.

محمد بن ابی عباد می گوید: «فرش آن حضرت در تابستان حصیر و در زمستان پلاسی بود. لباس او (در خانه) درشت و خشن بود، اما هنگامی که در مجالس عمومی شرکت می کرد (لباسهای خوب و متعارف می پوشید) و خود را می آراست.»

امامان معصوم و گرامی ما در تربیت پیروان و راهنمایی ایشان تنها به گفتار اکتفا نمی کردند و در مورد اعمال آنان توجه و مراقبت ویژه ای مبذول می داشتند و در مسیر زندگی اشتباهاتشان را گوشزد می فرمودند؛ تا هم آنان از بیراهه به راه آیند، و هم دیگران آیندگان بیاموزند.

درباره تاریخ شهادت آن حضرت عقیده اکثر عالمان سال (203ق) است. بنابراین روایت، عمر آن حضرت پنجاه و پنج سال می شود که

سی و پنج سال آن را در کنار پدر خویش سپری کرده و بیست سال دیگر امامت شیعیان را بر عهده داشته است. این بیست سال مصادف است با دوره پایانی خلافت هارون عباسی، پس از آن سه دوران خلافت امین، و سپس ادامه جنگ و جدایی میان خراسان و بغداد به مدت حدود دو سال، و سرانجام دوره ای از خلافت مأمون. مشهد مقدس او مزار عاشقان درگاه او و تاج شهرهای سرزمین ایران اسلامی است.*

منابع اصلی:

1. سایت الشیعه.
 2. بحارالانوار، ج3، صص7تا261.
 3. اصول کافی، کتاب الحجة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته. صص36 تا 60. باب المومن و علاماته، روایت 39.
 4. حدیث نت.
 5. دائرة المعارف شیعه، ج 20.
 6. «#الارشاد» شیخ مفید.
 7. «#سفينة البحار»، حاج شیخ عباس قمی.
- *نویسنده: دکتر پریش کوششی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی